

از رابرت لیسون - کن اسپر افگ.

## رؤیای تعاون

برگردان: حسین سالکی

هیچ آهی در بساط نداشتیم ، اما غرور خود را نمی شکستیم . ما هرگز دست نیاز به سوی کسی دراز نمی کردیم ، کوشش می کردیم به خودمان تکیه کنیم . گاهی برای برآوردن نیازهای مان ممکن بود از دوستان همسایه وام بگیریم یا به آنها وام بدهیم اما هرگز نمی خواستیم چیزی را از کسی به رایگان دریافت داریم . زیرا از این کار نفرت داشتیم . شاید پدربزرگها و مادربزرگهای شما بر احوال افرادی چون لوئیزها آگاه باشند . فرودستان مردمانی با غیرت و با حمیت اند . آنها می خواهند برای برآوردن نیازهای خود ، دوستان و همسایه های خود به روش و شرایط خودشان عمل کنند . این گفته در مورد همه فرودستان که در گوشه و کنار جهان زیست می کنند درست است . مردمان فروست دست نشان دادند که می توانند برای از میان

در جهان ما فرودستان زیادی زیست می کنند . حتی در ثروتمندترین کشورها مانند آمریکا و سوئد افرادی را می توان یافت که فرودست باشند . البته نوع فرودستی در یک کشور با کشور دیگر تفاوت دارد . در انگلستان کسانی را فرودست می شناسند که از داشتن گیرنده تلویزیونی بی بهره باشند اما در کشوری چون هندوستان کسانی فروست نامیده می شوند که شبهای خود را در خیابان های شهر کلکته به روز می رسانند ، یعنی در روی اسفالت خیابان ها می خوابند ! بسیاری از هموطنان ما معنی فرودست بودن را می دانند .

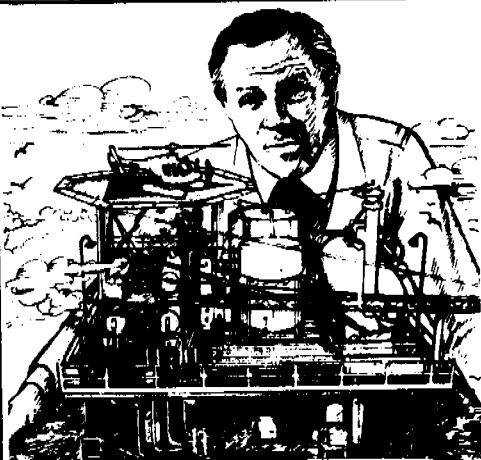
الشی لوئیز در سال ۱۹۱۱ در شهر لیدز انگلستان چشم به جهان گشود او بزرگترین فرزند یک خانواده پر اولاد و ندار بوده است . الشی خود چنین می گوید : ما اگر چه

بردن فرودستی خود گام‌هائی بردارند ، گامی که خودیاری و همکاری نامیده می‌شود . خودیاری و همکاری یک واژه آشنا است . در ضمن خواندن کتاب و روزنامه بارها به این واژه برخورد کرده‌اید . این واژه را به هنگام دیدن فیلم و تماشای تلویزیون و از رادیو شنیده‌اید . واژه خودیاری و همکاری آن قدر برای ما شناخته شده است که گاهی از یاد می‌بریم که از دو حرف ترکیب شده است . "هم" به معنی پیوستن به یکدیگر است "کاری" انجام یک تکلیف شمرده می‌شود . یعنی کار کردن با هم . دوپست سال پیش این واژه در بریتانیای کبیر به صورت شعار درآمد بود - و بعد به سرود و مناجات فرودستان تبدیل شد . فریاد " ما قهرمان هستیم " به سراسر جهان پراکنده گردید . در جهان امروز مردمانی را می‌توان دید که خود را دوست‌داران همکاری و خودیاری می‌خوانند ، این‌ها با فرودستی ، ناآگاهی و خودخواهی به ستیز برخاسته‌اند . آنها با یک دیگر همکاری می‌کنند تا ثروت و دارائی به وجود آورند که از آن مردمان عوام و نوده ندار باشد . آنها رویای ساختن جهانی را در سر می‌پرورانند که در آن همه مردم صرف‌نظر از اینکه سیاه ، سفید ، زرد ، قهوه‌ای یا صورتی رنگ باشند با هم کنار کنند و در سایه این همکاری ثروت و دارائی مشترک بوجود آورند ! این یک رویای دیر- پای بشری است . ششصد سال پیش یک روحانی مسیحی بنام جان بال John Ball ، به سراسر سرزمین انگلستان پا گذاشت تا به مردم آن کشور بگوید که همه آزاد خلق شده‌اند ، از این روی مال و ثروت نیز باید از آن همگان باشد . در آن زمان لردها و زمین‌داران بزرگ با این حرف به دشمنی برخاستند . آنها نمی‌خواستند فرودستان را در مال و دارائی خود امتیاز کنند . از این روی

جان بال را به زندان انداختند . چندی بعد شخص دیگری بنام وات تیلر Wat Tyler کوشید مردمان ساکن استان‌های کنت Kent و اسکس Essex انگلستان را برضد مالیاتهای نابرابر و غیرعادلانه بشوراند . شورشیان جان بال را که در گذشته توسط لردها و زمین دارها به زندان افکنده شده بود آزاد ساختند و سپس برای رساندن فریاد اعتراض خود به گوش حکمرانان وقت راه شهر لندن را درپیش گرفته بودند . به هنگام ورود شورشیان به اسمیت فیلد Smith Field ریچارد دوم پادشاه انگلیس به همراهی شهردار لندن با آنان دیدار کردند و به دنبال این دیدار بود که وات تیلر به دست شهردار کشته شد و جان بال نیز بار دیگر به زندان افتاد و چندی بعد او را در سنت آلبانس St, Albans بدار آویختند .

اگرچه جان بال جسمانی کشته شد اما رویاهای او سال‌ها بعد از مرگ او زنده ماند . زمان تغییر کرد . شهر گسترش یافت . گروه کمی از مردم در کشتزارها کار می‌کردند . شمار زیادی از ایشان در ارتباط با تجارت پشم به کار می‌پرداختند بازرگانان پشم را به کشورهای بیگانه می‌فروختند .

برای تولید هرچه بیشتر پشم زمین‌های گسترده‌تری به نگاهداری گوسفند اختصاص یافت . مرتع دارها به زمین‌های زیادتری نیاز داشتند تا در آن زمین‌ها گوسفندهای بیشتری نگهداری کنند از این روی روستائیان را از خانه و زندگی‌شان بیرون می‌کردند . در بعضی از جاها بجز دو چوپان و یک سگ گله که از گوسفندها نگهداری می‌کردند کسی به جای نمانده بود . هزاران نفر از مردم فرو- دست با پای پیاده در جاده‌ها به راه افتاده بودند . آنها دیگر زمینی از خود نداشتند . اگر به شهری گام می‌نهادند کاری در انتظارشان نبود . ماموران پلیس آنها را از شهر خود



بیرون می‌راندند تا از ازدحام آن همه آدمهای بیکار و گرسنه آسوده باشند. کسانی که در خیابان‌های شهر آواره و سرگردان به این سو و آنسو می‌رفتند دستگیر و به نام ولگرد روی بازوی‌شان حرف (V) را با آهن گداخته حک می‌کردند که به معنی (Vagaboud) یعنی ولگرد و خانه‌بدوش بود. اگر این آدم گرسنه و دربدر برای سیر کردن شکم افراد خانواده خود گوسفندی را می‌دزدید او را به دار می‌آویختند. تمام قدرت‌ها در دست شخص شاه قرار گرفته بود. او هر زمان که می‌خواست از مردم مالیات بیشتر بگیرد یا قانون تازه‌ای وضع کند نمایندگان مجلس را گرد می‌آورد. اما در چنان مجلسی جز لردها بازرگانان و افراد فرادست حضور نمی‌یافتند. در سال ۱۵۱۸ میلادی دانشمند و حقوقدان

نامداری بنام توماس مور Thomasmor

صدراعظم انگلستان بود. او با این روش شاه به مخالفت برخاست و آن را نادرست خواند. سرتوماس مور کتابی بنام یوتوپیا Utopia نوشت و در آن اعلام کرد که دارائی و ثروت مملکت باید در مالکیت همه مردم قرار گیرد. هرکس باید کار کند و همه باید با هم زندگی کنند، همه باید در مالکیت همه چیز شریک باشند و همه مردم خود را در برابر خوب و بد زندگی هم مسئول بدانند. یوتوپییی توماس مور خواستار زندگی و سرزمینی ایده‌آل برای همه مردم است. چنین سرزمینی در هیچ کجای از روی زمین وجود ندارد. چندی بعد سر توماس مور در مورد مسایل کلیسایی با هانری هشتم Henry VIII پادشاه وقت انگلستان درگیر گردید و سپس به دستور شخص شاه به دار آویخته شد.

آنها اگرچه سر توماس مور را کشته بودند اما رویاهای او هرگز از یاد بشر نرفته است. گسترش تجارت و صنعت پشم‌بافی همچنان

ادامه یافت. هزاران نفر از مردم انگلیس در شهرها و روستاهای آن کشور به کار ریسندگی و بافندگی گمارده شدند. کالاهائی که توسط این مردم تولید می‌گردید وسیله بازرگانان آن کشور به سرزمین‌های آن سوی دریاها صادر می‌گردید.

به‌هنگامی که تجارت پشم از رونق می‌افتاد شمار زیادی از مردم بیکار می‌شدند. صنعت‌گران برای یافتن کار در جاده‌های کشور سرگردان بودند. آن عده از کارگران که هنوز کار و درآمدی داشته‌اند به دوستان بیکار و گرسنه خود پول و غذا می‌دادند. از آن‌ها مراقبت می‌کردند و روزی خود را با آن‌ها تقسیم می‌کردند.

در سال ۱۶۰۴ به علت نبودن آزادی و مالیات‌های سنگین بار دیگر مردم به خشم آمدند. شارل اول Charles پادشاه وقت با پارلمان کشور به کشمکش پرداخت. او برای حکومت بر کشور خواستار افزودن بر نیروی ارتش بود. اما نمایندگان پارلمان با این خواست پادشاه مخالف بودند و در برابر او قد برافراشتند. آن‌ها ارتشی گرد آورده و با شاه به جنگ برخاستند. پس از فروکش کردن این جنگ، سربازان، مردم عادی، بافندگان، خیاط‌ها، کشاورزان و فرودست

همگی می‌گفتند: ما بخاطر شما جنگ کردیم، اکنون از شما می‌خواهیم که به ما هم اجازه دهید در پارلمان کشور نماینده داشته و حق رای داشته باشیم.

بنابراین، شخصی به نام پیتر چامبرلین Peter Chamberlen طرحی در این مورد عرضه کرد "یعنی مصادره زمین‌های شاه و لردهای کشور" او می‌گفت: "این زمین‌ها را به فرودستان بدهید تا روی آن کار کنند" گروهی از زنان و مردان خواستار اقدامات عملی بودند. آن‌ها تپه‌ای را واقع در ساری Surrey به تصرف خود در آورده و در آن به کاشت هویج و شلغم پرداختند. آن‌ها دیگران را فرا خواندند تا در کار و مالکیت آن زمین با ایشان شریک و سهم گردند. در تاریخ انگلستان این گروه را کشتکاران Diggers نامیدند، اما دیری نپائید که اعضای گروه کشتکاران، دستگیر شده و آن‌ها را از آن زمین بیرون راندند. اما کشتن یک رویا کار آسانی نیست. در سال ۱۶۹۵ میلادی شخصی به نام ژان بلرز Jean Bellers، کتاب کوچکی نوشت. او در این کتاب پیشنهاد کرده است که افراد گردهم آیند و یا همکاری یکدیگر یک کارگاه صنعتی تشکیل Colleges of Landustry گج به‌آرد مصرفی خود می‌افزودند و آن را نان پخته به افراد فرودست می‌فروختند. کارگران بعضی از کارخانجات بخشی از دستمزد دریافتی را به‌دکانی که به کارفرما تعلق داشت می‌سپردند که به مغازه‌های نامی روت Tommy Rot شهرت یافته است. باین نحوه بخشی از دستمزد کارگران بسود کارفرمایان حیف و میل می‌گردید.

با گذشت یک قرن از این تاریخ دگرگونی زیادی روی داد. شهرهایی چون لندن پیش از پیش گسترش یافت و به سبب افزایش جمعیت در آن‌ها مقدار غذای زیادتری از نواحی روستایی را بسوی خود سرازیر میکرد

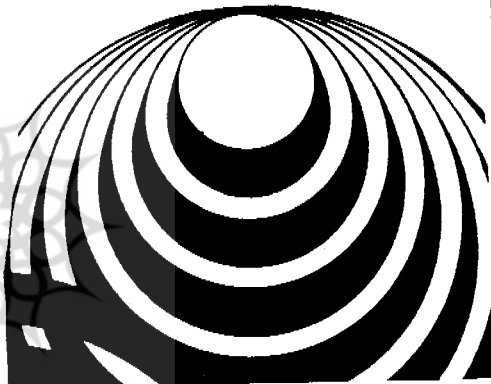
یک چنین تقاضای روزافزونی اقتضا می‌نمود که گستره بیشتری از زمین‌ها زیر کشت برود و کشاورزی گسترش یابد.

کشاورزان فرادست کوشیدند زمین‌های کشاورزان فرودست را بگیرند. آن‌ها اگر می‌توانستند زمین‌هایی را هم که در مالکیت مشترک افراد بوده تصرف می‌کردند.

یکبار دیگر فرودستان بینوا در چاده‌ها به راه افتادند و از هر شهری سردر می‌آوردند و در آلونک‌های کناره شهرها می‌لولیدند. از این تاریخ به بعد ماشین به‌نحو روزافزونی جای آدم‌ها را پر می‌کرد و تولید ماشین رواج می‌یافت. کارخانجات بزرگی که در آن صدها نفر کار می‌کردند جای کارگاه‌های کوچک را می‌گرفت. بچه‌های یتیم و بی‌سپرست را از شهرهای مختلف به مراکز صنعتی می‌آوردند و کارگران خردسال و ارزان قیمت را در صنایع پنبه و در زیر زمین و در کان‌های ذغال سنگ بکار و می‌داشتند. بسیاری از مردم به‌هنگام خشک‌سالی و کمبود محصولات کشاورزی گرسنه می‌ماندند. بازرگانان گندم‌ها را در انبارهای خود احتکار می‌کردند و برای افزایش قیمت آن از دسترس مردم خارج می‌ساختند. برخی از آسیاب‌داران و نانواها مقداری ساروج و گچ به‌آرد مصرفی خود می‌افزودند و آن را نان پخته به افراد فرودست می‌فروختند. کارگران بعضی از کارخانجات بخشی از دستمزد دریافتی را به‌دکانی که به کارفرما تعلق داشت می‌سپردند که به مغازه‌های نامی روت Tommy Rot شهرت یافته است. باین نحوه بخشی از دستمزد کارگران بسود کارفرمایان حیف و میل می‌گردید.

دوران سختی بود اما کارگران خود را با آن مشکلات تطبیق داده بودند. کارگران ماهر به تاسیس اتحادیه‌های کارگری مبادرت ورزیدند و بدان وسیله دست به اعتصاب

زده و در برابر زورگویی‌های کارفرمایان ایستادگی کردند. آن‌ها کارفرمایان رام‌جور کردند تا سطح دستمزدها را افزایش دهند. کارگران هر شهری با کارگران شهرهای دیگر یکی شده و از گردهم آمدن سندیکاهای صنفی خود اتحادیه‌های کارگری تشکیل دادند. کارگران گرسنه و به‌ستوه آمده به انبارهای غله‌یورش می‌بردند، درهای آن‌را می‌شکستند و موجودی گندم و غله را میان خود تقسیم می‌کردند. آن‌ها ماشین‌های کارخانجات را از میان می‌بردند و خانه‌های کارفرمایان را طعمه آتش می‌ساختند. دولت برای فرو نشاندن خشم مردم جان بلب زسیده از نیروهای نظامی استفاده می‌کرد تا مقاومت



برخی از همین انجمن‌های دوستانه برای خرید و تاسیس آسیاب از اعضای خود پول جمع می‌کردند تا گندم مورد نیاز اعضای خود را در آسیاب متعلق به انجمن آرد کرده و به‌بهای ارزان در اختیار اعضای خود بگذارند. بعضی نیز برای پخت و توزیع نان و مواد غذایی سالم فروشگاه تعاونی مصرف تاسیس می‌کردند تا کارگران عضو مجبور نباشند از نان‌هایی مصرف کنند که از آرد مخلوط با گچ درست شده باشد.

تمام جمعیت‌هایی که زیر نام "دور هم گرد آئیم" Get-Together تاسیس شدند طرح‌های تاسیس فروشگاه تعاونی مصرف یا

آسیب برای خودشان کارخانه بافندگی تاسیس کنند و به‌همین منظور با مشارکت یکدیگر سرمایه تاسیس آن را میان خود سرشکن کرده و پرداخت می‌نمودند. به‌این ترتیب کارگاه پشم‌ریسی بوجود می‌آوردند. در سال ۱۸۳۵ حداقل سیصد شرکت تعاونی کوچک به‌نحوی که گفته شد در آن کشور تاسیس گردیده بود. یک پزشک اهل بندر برایتون، بنام ویلیام کینگ Dr. William King برای تقویت و رشد بنیادهای فکری آیین

نهضت یک‌نشریه به‌نام کثوپراتور Cooperator تاسیس کرد تا بدان وسیله میان اعضای شرکت‌های تعاونی آن زمان رابطه برقرار سازد. بسیاری از این شرکت‌های تعاونی اولیه موجودی خود را از دست داده بودند. گاهی هم جنسها روی دستشان می‌ماند و برای آن خریداری پیدا نمی‌شد. دکتر کینگ به‌آنها سفارش می‌کرد که از گشادبازی و جاه‌طلبی خودداری کرده قدم به‌قدم گام بردارند زیرا شتاب و جهش‌های بی‌بهره و اندیشه نشده سبب می‌گردد در نیمه راه از پای در آیند و باید در کار خرید و فروش مهارت به دست آورده و بفوت و فن بازرگانی تسلط پیدا کنند. دکتر کینگ گفته بود: مهم این

کارگران را در هم شکنند.

دراوقاتی که وضع روبراه بود، مردم دور هم گرد می‌آمدند و هر کدام هفته‌ای یک پنی به صندوق جامعه‌ای که به نام "جامعه دوستان"

شهرت یافته بود می‌پرداخته‌اند. از محل این صندوق به‌دوستانی که بیمار و بستری می‌شدند یا زندگی را بدرود می‌گفتند کمک می‌کردند و اعضای خانواده متوفی را تحت حمایت مالی آن صندوق قرار می‌دادند. به‌این ترتیب نطفه یک صندوق بیمه بیماری و پرداخت مستمری به‌خانواده درگذشتگان تشکیل می‌گردید.

است که اولین قدم را با اطمینان به نتیجه کار بردارید در صورت موفقیت خواهید توانست کالاهای مصرفی اعضای خودتان را خود تولید کنید .

اما بعضی مردم ذاتاً "عجول هستند . بسیاری از آدم‌ها برای رهایی از فرودستی چشم‌براه دگرگونی‌های فوری و آنی اند تا اینکه بتوانند خود را از اسارت تنگدستی برهانند . به‌کارگران باید مزد عادلانه پرداخت کرد ، فرزندان شاه را تحت تعلیم و تربیت قرارداد . رابرت اون Robert Owen یکی از همین آدم‌های کم‌حوصله بود که می‌کوشید تمام آرزوهای بالابند خود را به خاطر سعادت جامعه بشر در زمانی کوتاه لباس عمل پوشاند . به‌همین منظور اون یک کارخانه نمونه نساجی را در ناحیه لانارک اسکاتلند تاسیس نمود . در سال ۱۸۰۰ میلادی رابرت اون برای کارگران کارخانه خود خانه‌های مسکونی خوب بنا کرد و بچه‌های آنها را به مدرسه فرستاد و به تربیت و تعلیم شان همت گمارد . البته در این کار تا آنجا که به او مربوط بود توانست موفق گردد .

در سال ۱۸۱۷ یکی از دوستان اون یک کتاب قدیمی که توسط جان بلرز در سال ۱۶۹۵ نوشته شده بود به او داد کتاب درباره کالج صنعتی نوشته شده بود " از آنجا که کشتن رویا غیرممکن است از این روی اون پای در رکاب به‌این سوی و آن سوی مملکت رهسپار میشد و پیرامون رویای " کار کردن با یکدیگر " برای جمعیت‌هایی از مردم که اطراف وی را می‌گرفتند تا به حرف‌هایش گوش دهند داد سخن میداد . او خطاب به جهانیان می‌گفت : بیایید دنیای نوینی بنا کنیم . اما سخنان اون برایش دشمن‌تراشی می‌کرد . طی ده سال قیمت بیشتر پس‌اندازهای خود را صرف برآوردن رویاهایش نمود . کارگران نسبت به او بدگمان شده بودند . زیرا اون

خود یک کارفرما بوده است . در سال ۱۸۲۴ وی راهی قاره آمریکا شد ، او یک بار به نحو شگفت‌آوری از پی‌گیری رویاهای خود دست برداشت و چنین می‌نمایند که خانه‌تازهای را در جزیره بریتانیا به‌اجاره گرفته باشد و زندگی نوینی را آغاز کرده باشد .

شمار زیادی از کارگران به مکتب او پیوسته و به‌صورت حواریون اون درآمدند . در سال ۱۸۲۳ کارگران صنف ساختمانی پس از شنیدن یکی از سخنرانی‌های رابرت اون تصمیم گرفته بودند جامعه بزرگ ملی اصناف را تشکیل دهند . سازمان صنفی مذکور بدان جهت پا به‌عرصه حیات نهادند که از راه ساختمان‌سازی برای بیکاران کار تولید کند و بدان وسیله برنامه ۸ ساعت کار در روز را برای طبقه کارگر به‌کرسی نشاند . سال بعد وحدت بزرگی ملی اتحادیه اصناف که دربرگیرنده همه کارگران کشور بوده باشد تاسیس گردید . این امر دولت و کارفرمایان را به وحشت انداخت و زنگ خطری را برای آنها به صدا درآورد ، خبر رسیده بود که برخی از کارگران

فرودست تال پودل To-puddle in Dorset واقع در دورست به‌این مجمع بزرگ ملی پیوسته‌اند . از این روی مقامات دولتی دست بکار گردیدند تا سوگند آنها را غیرقانونی شمرده پنج نفرشان به‌عنوان کارگران شورشی به‌یکی از مستعمرات جدید که استرالیا بوده باشد تبعید کردند . جرج لاولس George Loveless رهبرشان را از آن‌ها جدا نموده به‌جزیره تاسمانیا فرستادند .

ادامه دارد

